



دریچه‌ای به استعدادها

مقدمه :

شیفته‌اش گشتم. با آنکه نزدیک به بیست و پنج سال در امریکا زندگی کرده، در کلامش شیفتگی به اسلام و عشق به امام خمینی موج می‌زند. آثار قلمی‌اش اعم از شعر و نثر خود بازگو کننده‌ترین سند خلوص این مرد است. صفحه «دریچه‌ای به استعدادها» خود را موظف می‌داند که با چاپ آثار این پزشک متعهد و انسان دوست و مسلمان، همه همکاران و مخاطبین خویش را در جریان استعدادهای یک پزشک قرار دهد. امیدواریم که با انعکاس کارهای هنری همکاران، تلنگری برای شکوفائی استعدادهای نهفته مخاطبین و دست‌اندرکاران حرف پزشکی باشیم. با این هدف ابتدا مطلبی را تحت عنوان «خرداد» از دکتر محمودی درج می‌کنیم و سپس شعر «معراج امام» که حروف اول ابیات آن نیز «معراج امام» میشود و در تاریخ ۶۸/۳/۲۰، یعنی تنها شش روز پس از رحلت حضرتش توسط دکتر محمودی سروده شده است، را با هم مرور

چهره‌ای مصمم و کلامی شیوا، چیزی است که می‌توان در وصف حالت دکتر سیدبزرگ محمودی در مصاحبه معروف تلویزیونی ایشان بیان داشت. شاید تا قبل از آن مصاحبه، کسی ایشان را نمی‌شناخت. تنها آنهایی که اخبار مختلف را دنبال می‌کردند، می‌دانستند که کتابی برای خراب کردن مردم مقاوم میهن اسلامی ایران توسط زنی بنام «بتی محمودی» در غرب نگاشته شده و سرعت به چاپهای متعدد رسیده و حتی فیلم آنهم بر روی اکران سینماهای غرب آمده است. آری کتاب «بدون دخترم هرگز» شرح دروغ‌پردازیهای زنی است که زمانی همسر دکتر سیدبزرگ محمودی بوده که بعد از مراجعت ایشان به میهن اسلامی برای کمک به مردم و فرار آن زن از ایران برشته تحریر در آمده و با مصاحبه دکتر محمودی، سند رسوائی غرب شده است.

با دکتر محمودی توسط یکی از دوستان آشنا شدم و بعد از مصاحبتی نه چندان طولانی،

می‌کنیم.

دکتر محمودی در ارتباط با اولین غزل چاپ شده حضرت امام خمینی، غزلی سروده‌اند که جا دارد برای آگاهی دوستان و همکاران نشریه رازی به درج آن نیز پردازیم. جالب است که به این شعر توجه شود، چرا که حروف اول ابیات این غزل نام فامیل خود ایشان یعنی «محمودی» میشود.

در خاتمه نیز چند دوبیتی در سوگ امام خمینی که توسط ایشان سروده شده است را حسن ختام این قسمت می‌نمائیم.

ضمن تشکر و قدردانی از همکاری آقای دکتر سیدبزرگ محمودی با نشریه رازی، چشم‌براه کارهای هنری و فرهنگی ایشان در آینده هستیم.

سردبیر

خرداد

ماه خرداد، ماه خاطره‌ها است. خاطره‌های تلخ و شیرین. یکی از شیرین‌ترین خاطرات این ماه، پانزدهم آنست. در آنروز بدست پر توان امام خمینی بذر نهالی افشاند شد که در سال ۵۷ بار نشسته و چند ماه بعد در ۱۲

فروردین ۵۸ با استقرار جمهوری اسلامی میوه آن کام همگان را شیرین کرد. نسیم بهشتی وزیدن گرفت و بوی عطر آگین آنرا بنقاط دیگر جهان، بویژه کشورهای اسلامی رسانده و مردم خواب و نیمه خواب آن سرزمینها را ناگهان از خواب گران بیدار کرد. باشد که خون شهیدان آنها نیز نهال انقلابشان را به درختی تنومند تبدیل ساخته و دنیا را برای ظهور پر نور و پر شور حضرت مهدی (عج) ارواحنا فداه آماده سازد.

و اما از خاطرات دلخراش ماه خرداد چهاردهم آنست. در آن روز در سال ۱۳۶۸ بنیانگذار جمهوری اسلامی، آن مرد خدا، پیر مراد ما، امید دل دلشکستگان، زبان گویای ظلم دیدگان، مسیح زمان ما، روح پر توان ما رخت بر بست از میان ما و پیوست به خالق لایزال، خداوند گذشته و آینده و حال.

دل همه شیفتگانش بشکست و باری غم و اندوه بر دل شکسته آنها بنشست. هر کس براهی، از سینه بر آورد آهی، آه پرسوز و جانکاهی. منهم چون دگران با چشمانی تر و گریان، از سینه‌ای پرسوز، با کلماتی جانسوز اندوه خود را دادم بروز.

معراج امام

دیدگان سرخ خود چون نیل کردیم ای امام
ماز انفس خوشت چون شیر مردیم ای امام
امت اسلام و هر چه دردمندیم ای امام
بر ره بی شرق و غربت عهد بندیم ای امام
پند و اندرزت بجان، ما کار بندیم ای امام

مابه سوگت در عروجت چون بگردیم ای امام
عاقبت دست فلک آمد میان ما و تو
ره‌رو راهت نه تنها ملت ایران و بس
از همین لحظه بروحت ای امام پاک و خوب
جای تو در عمق دل گرفتار تو در هر دو گوش

ای که اسمت روح الله، زاده آل رسول
 محفل ما گرم کردی تا تو بودی ای عزیز
 آه ما باشد روان چون ناله های قلب ما
 ما به امید تو زنده، ای امید جاودان
 دور شمع خاندانت ما بگردیم ای امام
 بی وجود ناز نیت، آه سردیم ای امام
 در عزایت غرق خون و اشک و در دیدیم ای امام
 روز و شب با دشمنانت در نبردیم ای امام

غزلی در ارتباط با غزل امام

من بید کر لبت ای دوست گرفتار شدم
 حرم پاک تو چون بنده نظر می کردم
 می از آن ساغر ایام زدوران نبی
 وجد الفاظ خوشت چون بدور نم افتاد
 دانش دین خدا من ز تو بشنیدم و بس
 یادگار علی و فاطمه همچون احمد
 ناگه از خواب گران بود که بیدار شدم
 روح الله در آن دیدم و هوشیار شدم
 من ز دست تو بنوشیدم و بر شرار شدم
 نغمه سرداده ز دل از ره منتقار شدم
 راه تو رفتم و در زمهره احرار شدم
 در رخت دیدم و من شاهد اسرار شدم

چند دوبیتی در سوگ امام خمینی

ای روح خدا که سویی آورده بردی
 از دوریست ای امست ما را یوسف
 خورشید فلک بهمراه مه بردی
 قلب همگی خون شد و در چه بردی

نمیدونم ز چه بیدارم امشو^۱
 ز درد دوریست نالم، اماما
 دلم پر خین^۲ و تن سوزانم از تو^۳
 نمی افته خمینی، نسومت از لو^۴

خمینی، جان من گردد فدایت
 کنون کز جمع ما پرواز کردی
 کلام الله هم آید، ز نایت
 میان قلب ما باقیست جای

ای آیت حق، روح خدا، پیر خمین
 بارفتن خود نهاده ای بردل ما
 بنموده با صاحب علی، رام حسین
 يك «دال» و «الف»، که بعد از آن آید «غین»

صبر ایوب نباید که تحمل کردن
 نام او بود خمینی پسر زمان
 داغ مرگ پسر ورهیر و مرشد با هم
 عمر چون خضر نیازست و مسیحائی دم

۱- امشب ۲- خون ۳- تب ۴- لب